

تاریخ شهرهای خراسان

سمرقند

موقعیت سمرقند :

اگر کلمه سمرقند را معرب «سمر کند» پهلوی و «مر کند» یا «هار کاند» یونانی بدانیم شاید سخنی ناصواب نباشد زیرا در نام شهرهایی چون «خوقند» و «قندهار» کلمه «کند» به معنی «شهر» و «ده» است که معرب شده است و ترکان ده را «کند» یا «گند» گویند مانند «اوز کند». بلعمی گوید که «سمر خود پادشاهی ترک بوده است که آن شهر به نام خویش بنا کرد»^۱. در زمان جهانگرد چینی «هوان تسانگ» (Huan Tsang) یعنی به سال ۶۳۰ میلادی نام سمرقند به شکل «کانخ کومند» (Kangh-Kumandh) آمده است که این نام با کلمه دیگری که به صورت «سا - مو - کیان» (Sa-mu-kian) ضبط شده و مربوط به سمرقند می باشد از نظر اتیمولوژی یکی است^۲.

سمرقند مرکز سغد و شهر بزرگ آن اقلیم است، و در جنوب وادی سغد قرار دارد. شهری بزرگ و آبادان و با نعمت و از لحاظ تراکم جمعیت و وسعت نخستین شهر ماوراءالنهر شمرده می شود. بر اساس تحقیقات مون گیت که با توجه به یافته‌های باستان‌شناسی در این مناطق ابراز شده است شهر سمرقند از قدیم مرکز سرزمین سغد بوده است^۳. ابن خردادبه درباره سمرقند

۱ - بلعمی : تاریخ بلعمی. جلد ۲، ص ۹۷۶، حاشیه برهان قاطع، ماده سمرقند.

۲ - رنجبر، احمد، خراسان بزرگ، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۶۳.

۳ - الف - مقدسی : احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی.

شعری از ابوالتقی عباس بن طرخان نقل می کند :

سمرقند کند مند بزینت کسی افکند
از شاش نه بهی همی شه جهی^۴

ولی عباس اقبال می گوید که ابن خردادبه اشتباهاً ابوالتقی ضبط کرده است. نام شاعر ابوالینبقی بوده ، وی یکی از شعرای هجایی است و در خدمت برامکه می زیسته است ، او یکی از شاهزادگان سمرقندی بوده است . و می افزاید « نه بهی » نیز اشتباه چاپی است و صحیح آن « ته بهی » می باشد . بهر حال ذبیح الله صفا در ترجمه شعر ابوالینبقی چنین می نویسد : « سمرقند آبادان ، که ترا بدین حال افکند ؟ تو از چاچ بهتری . همیشه تو خوبی^۵ . این نشان می دهد که ابوالینبقی برخرابی سمرقند در زمان سامانیان تأسف می خورد و از نیکویی و آبادانی آن یاد می کند .

استحکامات شهری سمرقند :

شهر سمرقند کهن دژی داشت که مرکز سیاسی به شمار می آمد^۶ و

ج ۲ . تهران ، ۱۳۶۱ ، ص ۳۸۶ .

ب - ابن حوقل : صورة الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۲۱۹ .

ج - جوان ، موسی : تاریخ اجتماعی ایران باستان . تهران ، ۱۳۴۰ ، ص ۱۷ .

د - حدود العالم من المشرق الی المغرب ، به کوشش دکتر ستوده . تهران ،

۱۳۶۱ ، ص ۱۰۷ .

ه - بارتولد : ترکستان نامه ، جلد اول ، ترجمه کریم کشاورز . تهران ، ۱۳۵۲ ،

ص ۲۰۷ .

۴ - ابن خردادبه : المسالك والممالك . لیدن ، ۱۸۸۹ ، ص ۲۶

۵ - اقبال ، عباس : « ابوالینبقی المباس بن طرخان » مجله مهر ، سال اول ،

ش ۱۰ ، ص ۷۳۴ .

۶ - صفا ، ذبیح الله : تاریخ ادبیات ایران . ج ۱ ، تهران ، چاپ چهارم ،

۱۳۴۲ ، ص ۱۴۹ .

۷ - لسترنج : سرزمینهای خلافت شرق ، ترجمه محمود عرفان . تهران ،

۱۳۳۷ ، ص ۴۹۰ .

شهرهای «دبوسیه»، «اربنجن»، «کشانیه»، «اشتیخن»، «کش»، «نسف» و «خجنده» تابع آن بودند^۸. فاصله شهر سمرقند تا چاچ ۴۲ فرسنگ تا اسروشنه ۲۶ فرسنگ، تا فرغانه ۵۳ فرسنگ و تا بخارا ۳۰ فرسنگ بوده است^۹. شهر سمرقند شامل قهندز و شارستان و ربض بود و زمینی به وسعت شش هزار جریب را اشغال می کرد. مرکز امارت و لشکر در قهندز بود و مسجد آدینه در شارستان زیر قهندز قرار داشت. شارستان خود دوهزار و پانصد جریب وسعت داشت و حصار آن گویا متعلق به دوران پیش از اسلام بوده است. خندق عظیمی که در اطراف این حصار حفر گردیده بود حجم خاکی را که برای بنای حصار به کار رفته بود نشان می داد^{۱۰}. شارستان چهار دروازه داشت. در سمت مشرق دروازه «چین» بود، در سمت مغرب دروازه «نوبهار» و در شمال دروازه «بخارا» و در جنوب دروازه «کش». سپس مقدسی اضافه می کند «تا آنجا که من دانسته ام ربض هشت کوی دارد به نامهای غداود، اشبک، سوخشن، افشین، کوهک، ورسین یا رفسین، دیودد یا ریوود، فرخشید یا فرخشید^{۱۱}. که هر یک از این کوی ها دروازه یا درب* داشته است ولی بارتولد دروازه های سمرقند را دوازده تا و حصار شهر را به طول دوازده** فرسنگ ذکر می کند. اومی گوید که دروازه های

۸ - ابن خردادبه: المسالك والممالك. لیدن، ۱۸۸۹، ص ۲۶.

۹ - همان مأخذ، ص ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰.

۱۰ - الف. اصطخری: مسالك وممالك. ص ۲۴۶.

ب - بارتولد: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز. ج ۱، تهران، ۱۳۵۲.

ص ۲۰۹.

۱۱ - الف - ابن حوقل: صورة الارض، ص ۲۱۹.

ب - مقدسی: احسن التقاسیم، جلد دوم، ص ۴۰۲، ترجمه فارسی.

** - ابن حوقل بجای درب، باب آورده است.

** - دو فرسنگ صحیح بنظر می رسد زیرا که متون جغرافیائی هم اشاره

به دو فرسنگ دارند.

شهر چوبی بود و برای هر دروازه دو در تعبیه شده بود که با فاصله از هم قرار داشتند. در فاصله این دو در، دروازه بانان مستقر بودند^{۱۲}. ابن حوقل امتداد ربض را تا کنار رود سغد دانسته است^{۱۳}.

شهر سمرقند آب و هوای مطبوع داشته چنان که جغرافی نویسان شیفته آن می شدند. بلعمی و مقدسی می گویند: «که در نزهت و خرمی چهار جای مشهور است یکی سغد و سمرقند و دیگر غوطه دمشق و سدبگر نهر الابله که در بصره است و چهارم شعب بوان در پارس^{۱۴}». مقدسی می گوید: «سمرقند شهری کهن و ثروتمند و محترم و مرکزی زیبا و دلگشا و مرفه است. آب آن فراوان و از رود سغد مشروب می شود. ساختمانهای بلند و استوار دارد روستاها پرمایه و شهرکها زیبا و آب در میان کوچهها و خانهها در جریان است»^{۱۵}. ابن حوقل از گرمابهها و کاروانسراها و کثرت درختان پید یاد می کند. و می گوید خاک سمرقند زسالمترین خاکها و خشکترین آنها است ولی جریان آبهای فراوان در کوچهها و خانهها و کثرت درختان پید از خشکی و زیان آن جلوگیری می کند. وی می نویسد که آب سمرقند از رود سغد است و نهری از این رود برخندق دور شهر جریان داشته است و برای این که از طریق این نهر آب را به شهر آورند سدی بلند روی آن بسته بودند. بارتولد این سد را سنگی ذکر می کند که در محل مسگران (الصفارون) بنا شده بود. اما وی در تحقیقات بعدی خود صحت این ادعا را رد کرده است و در مقاله ای تحت عنوان «جوی از زیر سمرقند» به بحث مفصلی

۱۲ - بارتولد: ترکستان نامه، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۲،

ص ۲۰۸.

۱۳ - ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵،

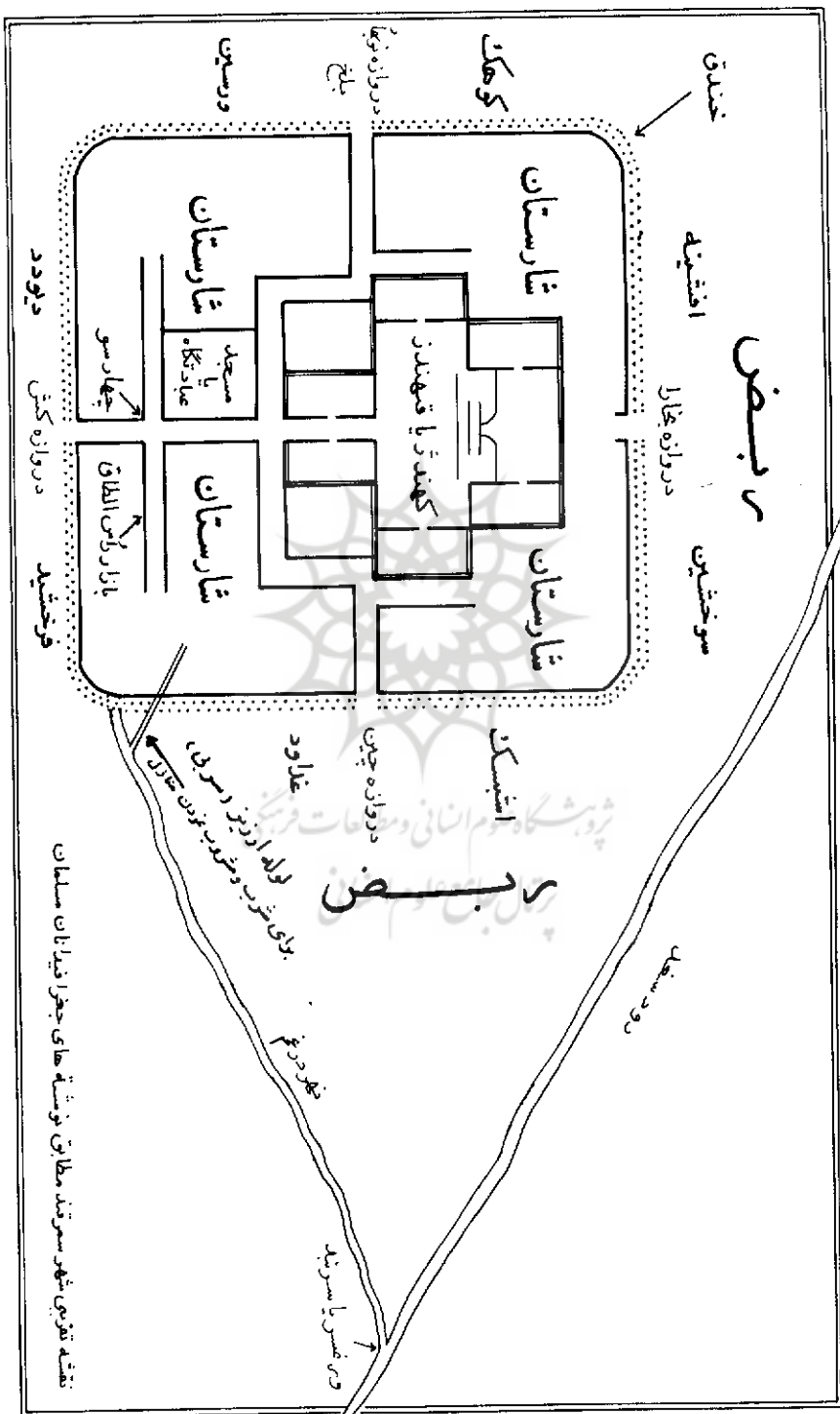
ص ۲۲۰.

۱۴ - بلعمی، محمد: تاریخ بلعمی، تصحیح بهار. تهران، ۱۳۵۳، ج ۲،

ص ۷۶۲.

۱۵ - مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی.

تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۰۱، ۴۰۲.



پرداخته که این جوی در واقع از سرب یا قلع بوده است و از ورای خندق می‌گشته و در محل بازار رأس الطاق (سرپوشیده) وارد شارستان می‌شده است.^{۱۶} البته گفته‌های اخیر بارتولد با آنچه که در متون آمده است مطابقت کامل دارد، چنانکه ما نیز در تهیه نقشه تقریبی شهر از همان متون بهره‌جسته‌ایم.

در سمرقند بازرگانی نیز رونق بسیار داشت و کالا از راههای دور به آنجا آورده می‌شد و سبب اهمیت آن موقعیت جغرافیایی آن بود چرا که این شهر در ملتقای راههای عمده بازرگانی که از هند (از طریق بلخ) و داخل ایران (از طریق مرو) و متصرفات ترکان می‌گذشت قرار داشت^{۱۷} و دیگر به خاطر خوبی آب و هوا و وفور نعمت می‌توانست جمعیت زیادی را به خود جذب کند که بر اثر تراکم جمعیت و بازرگانی، صنایع سمرقند پا گرفت و کاغذ سمرقند شهرت بسیار پیدا کرد. و زری سرخ‌رنگ و دیبا (پارچه‌ای از ابریشم خام) از آنجا صادر می‌شد. «مسگران آنجا دیگهای مسین می‌ساختند. و انواع رکاب و تعلیمی^{۱۸} و تنگ اسب و زین و برگ و قمقمه و شیشه آن معروف بود و از روستاهای آن مانند گرمینیه (بین بخارا و سمرقند) فندق و بادام صادر می‌شد و دستار از دبوسیه و پارچه‌های مختلف و زری از اربنجن و نمدهای سرخ‌رنگ و شماره و کاسه‌های مسین و پوست دباغی‌شده و طنابهای کنف و گوگرد صادر می‌شد^{۱۹}. و اسروشنه از قصبه‌های

۱۶ - الف - ابن حوقل : صورة الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار . تهران ، ۱۳۴۵ . ص ۲۲۲ - ۲۲۰ .

ب - بارتولد : ترکستان‌نامه ، ج ۱ ، ترجمه کریم کشاورز . تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۲۲۱ .

۱۷ - بارتولد : گزیده مقالات تحقیقی ، ترجمه کریم کشاورز ، تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۵۸ ، ص ۱۰ - ۷ .

۱۸ - تسمه‌ای که بر سر لجام اسب می‌بندند و عصای سبکی که در دست می‌گیرند . (فرهنگ عمید) .

۱۹ - لسترنج . سرزمینهای خلافت شرقی ، ترجمه محمود عرفان . تهران ،

سمرقند شهری بزرگ و حاصلخیز و پر آب و پر جمعیت بود و پیرامونش باغهای فراوان داشت^{۲۰}.

پیشینه تاریخی سمرقند:

مدنیت در واحهٔ سغد سابقهٔ طولانی دارد و شهرهای بزرگ این واحه، سمرقند و بخارا، با اساطیر و تاریخ ایران همیشه همراه بوده است. تاریخ بنای سمرقند به گذشته‌ای دور می‌رسد. حفاریهای غار «آمان کوتان» واقع در چهل کیلومتری جنوب سمرقند نزدیک گردنهٔ «تخت کرچه» زیر نظر «د. ن. لو» آثاری مربوط به دوران پارینه‌سنگی میانه را پدیدار کرد^{۲۱}. کاوشهای شهر افراسیاب که در شمال شهر سمرقند واقع است با آثاری از تمدن برخوردار کرد که در عمق پانزده متری در زیر خاک مدفون بود. این آثار نشان‌دهنده تمدن شهری ریشه‌داری در این منطقه بود و از این جهت تاریخ‌نگاران شهر سمرقند را هم‌عصر روم باستان دانسته‌اند^{۲۲}.

بعضی از مورخان نوشته‌اند که «آلانها» و دیگر طوائف «سائرمی» تقریباً صد هزار تیرانداز بودند و در شمال غرب کشور سغد و دریای آرال سکنا داشتند. امتعهٔ چینی مانند ابریشم از مرز آنها گذشته و به ممالک اروپا می‌رسید^{۲۳}. فردوسی ضمن حکایت «سلم» به این مضمون از آلانها سخن می‌گوید:

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۳۳۷، ص ۵۰۱.

۲۰ - مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی،

ج ۲، تهران، ص ۴۰۱ - ۴۰۰.

۲۱ - ورجاوند، پرویز، «تمدنهای پیش از تاریخ آسیای میانه (ماوراء النهر)».

مجله بررسیهای تاریخی، ش ۴، س ۱۳، ۱۳۵۷، ص ۲۰۷.

۲۲ - آرموده، ابوالفضل. «نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا». هنر

و مردم، ش ۱۱۰، ۱۳۵۰، ص ۶۰.

۲۳ - مهرین شوستری، عباس. ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان، ج ۲، تهران،

۱۳۲۱، ص ۱۵۸.

پس آنکه منوچهر از آن یاد کرد که گر سلم پیچید روی از نبرد
 آلانان دژش باشد آرامگاه سزد گر براو بر بگیریم راه
 که گر حصن دریا شود جای او کسی نگسلاند زتن پای او^{۲۴}
 آریاها هنگامی که بر اثر سرما از موطن اصلیشان «ائیریان وئجه»
 (کشور آریاها) رانده شدند به سعیدپانا آمدند و در دوره کیانی این منطقه
 یکی از مراکز تجمع آریاها بوده است.^{۲۵} آنها در این مناطق آبادیهای بسیار
 ساختند و شهرهایی که نام آنها با بسوند کت یا کت ضبط شده است به دست
 آریاها ساخته شده. این نامها در آبادیهای آسیای مرکزی به کار رفته مانند:
 «ابارکت»، «اسبکت» و «بارکت» و «بنجکت»^{۲۶}. احتمالاً پایه‌های اولیه
 شهر سمرقند در همین زمانها ریخته می‌شود. قزوینی بانی سمرقند را
 کیکاووس بن کیقباد می‌داند و ادیب‌الممالک فراهانی می‌گوید، «سمرقند
 را افراسیاب ساخته و آنجا را دارالملک خود قرار داده بود که به مرور خراب
 و ویران شده است»^{۲۷}. شاهنامه فردوسی پیمان صلح افراسیاب با سیاوش
 را که به موجب آن سمرقند به ایران واگذار شد ضبط کرده است.^{۲۸}
 گرشاسب‌نامه در شرح حملات گرشاسب به نریمان که در آن طرف آموی
 روی داد از سمرقند ذکری به میان می‌آورد که آبادی کوچکی بوده است.^{۲۹}
 جنگهای اساطیری ایران و توران نشان می‌دهد که این مناطق همواره دست

-
- ۲۴ - شاهنامه فردوسی، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۶۳، جلد اول، ص ۹۷.
 ۲۵ - جوان، موسی: تاریخ اجتماعی ایران باستان. تهران، ۱۳۴۰، ص ۴۶۹.
 ۲۶ - ورجاوند، پرویز: «سخنی چند درباره آثار معماری دوران ساسانی در
 سرزمین ماوراء النهر». هنر و مردم، ش ۱۵۰، ۱۳۵۴، ص ۸.
 ۲۷ - فراهانی، ادیب‌الممالک: «آثار سمرقند». ارمغان، ش ۹، ص ۱۶،
 ۱۳۱۴، ص ۶۶۶.
 ۲۸ - اسدی طوسی: گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی. تهران، ۱۳۱۷،
 ص ۳۳۶.
 ۲۹ - فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، ج ۲. تهران، ۱۳۶۳، چاپ سوم،
 ص ۱۲۷.

به دست می شده است چنان که اسفندیار در زمان گرشاسب در واحه سغد دیواری به طول بیست فرسنگ برای جاوگیری ازتهاجم ترکان ساخته بود.^{۳۰} سمرقند در زمان هخامنشیان نیز رونق داشته چون هنگامی که کوروش یهودیان را نجات داد بعضی از یهودیان که در ایران مانده بودند به نقاط شرقی ایران مانند سمرقند و بخارا رفتند.^{۳۱} علاوه بر آن جایگاهی در قسمت در جلو آمده سکوی آپادانا و مقابل دروازه غربی تالار قرار دارد که نمایندگان مردم سغد گوسفندان و طاقدهای پارچه را به عنوان هدایا برای پادشاه می آوردند. که نشان دهنده وجود صنعت پارچه بافی در این شهر است.^{۳۲} بعضی از مورخان اسلامی مانند «ثعالبی» اسکندر را بانی شهر سمرقند می داند.^{۳۳} و «ابن حوقل» می گوید «برخی بر آنند که «تبع» بانی شهر سمرقند است و اسکندر آن را تکمیل کرده است»^{۳۴}. ولی حمزه اصفهانی عقیده دارد که اسکندر در سمرقند شهری ساخت و نام آن را اسکندریه گذاشت.^{۳۵} دیاکونف نیز این نظر را تأیید می کند و می نویسد «اسکندر در سغدیان جنگید و سمرقند پایتخت سغدیان را متصرف شد و در آنجا ساخلوبی مستقر ساخت». پیکولوسکایا در همین مورد می گوید که اسکندر سمرقند را مرکز سپاهیان قرارداد.^{۳۶} ولی نویسندگان دائرةالمعارف اسلام به نقل از استرابو می آورند که اسکندر نه تنها بانی شهر سمرقند نبوده بلکه این شهر

۳۰ - اصفهانی، حمزه: تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، برلین، ۱۳۴۰،

ص ۲۷.

۳۱ - نجم آبادی، محمود: تاریخ طب، ج ۱، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۹۴.

۳۲ - گیرشمن، رمان: هنر ایران، ترجمه عیسی بهنام، تهران، ص ۱۵۷.

۳۳ - رنجبر، احمد: خراسان بزرگ، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۶۴.

۳۴ - ابن حوقل: صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵،

ص ۲۲۱.

۳۵ - اصفهانی، حمزه: تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، برلین، ۱۳۴۰، ص ۲۹.

۳۶ - پیکولوسکایا: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ج ۱.

ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۶، ص ۴۴.

را که قبل از او از شهرهای معمور به‌شمار می‌رفته ، نابود کرده است^{۳۷} . سروری در مجمع‌الفرس می‌گوید که اسکندر شهر سمرقند را قابل یافت و به آبادانی آن پرداخت وحصاری بزرگ اطراف آن کشید^{۳۸} . چنانکه چون اسکندر در لشکرکشی بسوی هند به سمرقند رسید از همه جهت آنرا نیکو یافت و در کاوشهایی که در کنار دیواره‌های شهر باستانی افراسیاب بعمل آمده یادگارهای اسکندر مقدونی به چشم می‌خورد^{۳۹} .

استرابو و برخی دیگر از مورخین می‌گویند که در زمان حمله اسکندر حکومت سمرقند و سغدیان و با کتیریا به‌عهده شخصی به نام «بس Bess»^{۴۰} بوده است که خود را اردشیر چهارم معرفی کرده بود و آنها که خواستار قیام علیه اسکندر بودند اطراف او جمع شده بودند . بعد از شکست ، «بس» رهبری سغدیان را شخصی به نام سپیتامن Spitaman به دست گرفت^{۴۱} . اسکندر مدتی در باختر و سغد ماند و با سپیتامن و دیگر سرداران ایرانی به زد و خورد پرداخت و در حقیقت از همه کشورهای وسیع هخامنشی فقط همین دو ولایت پایداری کردند^{۴۲} و اسکندر برای فرونشاندن شورش این مناطق مدت دو سال در ایالات شمال شرقی اقامت گزید و خشونت زیادی

37 - Encyclopadia of Islam. V. 4, P. 134 (New Ed. 1960)

۳۸ - سروری ، محمد قاسم بن حاجی محمد : مجمع‌الفرس . چاپ اول ، تهران ،

۱۳۴۰ ، ماده «سمرکند» .

۳۹ - الف - ورجاوند ، پرویز : «میراث‌های تمدن ایرانی در سرزمین‌های آسیایی

شوروی» . هنر و مردم ، ش ۱۳۵ ، ۱۳۵۲ ، ص ۲۷ .

ب - آزموده ، ابوالفضل : «نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا» .

هنر و مردم . ش ۱۱۰ ، ۱۳۵۰ ، ص ۶۰ .

۴۰ - منظور از «بس» همان بسوس سردار داریوش سوم است که در مقابل

یونانیان عقب‌نشینی کرد .

۴۱ - رنجبر ، احمد : خراسان بزرگ . تهران ، ۱۳۶۲ ، ص ۱۶۵ .

۴۲ - مهرین شوشتری ، عباس : ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان . ج ۲ . تهران ،

۱۳۲۱ ، ص ۲۶۱ .

به کار برد و یکصد و بیست هزار تن را به قتل رسانید^{۴۳}. ارتش اسکندر در پای باروهای سمرقند از حرکت باز ایستاد^{۴۴} و به علت جنگهای اطراف سمرقند و راههای ناهموار لطمه های سختی دید^{۴۵}. خشم و خستگی اسکندر در طی این وقایع یک بار حوصله او را چنان تنگ کرد که در سمرقند در حال مستی دوست خود «کلیتوس» را به قتل رسانید^{۴۶}. البته طولانی شدن محاصره سمرقند و دوری چندین ساله از شهر و دیار، دلتنگی ها و آزرده گیهای برای مقدونیان داشت که گاهی اوقات فتوحات پر آب و تاب اسکندر را مورد تردید قرار می دهد، چنانکه ماجرای کلیتوس گواه روشنی بر این مدعاست. در میان مقدونیان رسم بود که روزمینی از سال را به افتخار دیونیسیوس جشن می گرفتند - آن سال (۳۲۸ پیش از میلاد) جشن در ماراکاندا برگزار شد و اسکندر به علتی نامعلوم، نه برای دیونیسیوس بلکه برای خدایان همزاد، «کاستر» و «پولیدیوس» (پولو کس)، قربانی داد. درباره آنچه دقیقاً در آن شامگاه غم انگیز به هنگام قتل کلیتوس رخ داد مطالب گوناگونی نوشته اند. آریان مورخ یونانی نقل می کند که گویا در آن جشن صحبت از «کاستر» و «پولو کس» می شد که مدعی وراثت زئوس بودند - درست مثل اسکندر که اینک چنین ادعایی داشت - چاپلوسانی که در پی جاه و مقام، همیشه خود را به دامان بزرگان می چسبانند، بی درنگ به اسکندر گفتند که شاهکارها و فتوحات او بس فراتر و عالیتر از کارهای آن خدایان همزاد است؛ و در همان حال که پیاله ها را تا به آخر سر می کشیدند کم کم او را با خود هراکلس برابر دانستند.

-
- ۴۳ - الف - پیکولوسکایا. تاریخ ایران از دورا ن باستان تا پایان سده هجدهم، ج ۱. ترجمه کریم کشاورز جلد اول، تهران، ص ۴۴.
- ب - زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران. تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۳۱.
- ۴۴ - بولیچف، کریل: «دیداری از سمرقند و بخارای طلایی»، ترجمه محمد طباطبایی. وحید، ش ۳، ۱۳۴۵، ص ۲۳۸.
- ۴۵ - تاریخ مردم ایران، ص ۲۳۲.
- ۴۶ - همان مأخذ، ص ۲۳۱.

کلیتوس که از چندی پیش در زمره کسانی بود که بر تغییر منش و اخلاق اسکندر بس دل می‌سوزاند و چاپلوسی متملقانی را که برای خود شیرینی پیرامون اسکندر گرد آمده بودند نکوهش می‌کرد، مست از باده به پای ایستاد و به‌نوشته آریان خشمگینانه آغاز سخن کرد: «چنین توهینی به خدایان تحمل‌پذیر نیست و کسی حق ندارد به زیان خدایان بزرگ باستانی، اسکندر را بستاید - چنین ستایشی نه مایه افتخار که مایه شرمساری اوست. باری، درستایش پیروزیهای سترگ اسکندر راه اغراق در پیش گرفته شده است، حال آنکه هیچکدام آنها پیروزیهای شخصی صرف نبوده است؛ برعکس، بیشتر آنها کار مقدونیان به‌طور کلی بوده است».

اسکندر، که نیز گرم باده بود، آزرده شد. اما کار بالا گرفت زیرا یکی از میان جمع، فیلیپ مقدونی پدر اسکندر را به‌باد حمله گرفت و این سخن نامربوط را از دهان بیرون راند که پیروزیهای فیلیپ در مقایسه با فتوحات اسکندر اصلاً به حساب نمی‌آید. در این هنگام کلیتوس عنان از دست داد و شروع به تمجید فیلیپ و نکوهش اسکندر کرد. دست خود را به طرف اسکندر دراز کرد و گفت: «و این همان دستی است که زندگی‌ات را در گرانیک^{۴۷} نجات داد». اسکندر دیگر نتوانست تاب آورد، از جای جست و خواست بر او ضربت بزند، ولی دیگران مانعش شدند، اما کلیتوس

۴۷ - در کنار رود گرانیکوس، که آنسوی تنگه داردانل به دریای مرمهره می‌ریزد، اولین تلاقی جدی بین فریقین (ایرانیان و مقدونیان) روی داد. در یک برخورد تن به تن خود اسکندر به زحمت از آسیب زوبین سپهرات - داماد داریوش - جان بدر برد که برادر سپهرات برای انتقام مرگ او با شمشیر با اسکندر حمله کرد. اگر کلیتوس دوست اسکندر، در اینجا دست ضارب را از شانه قطع نکرده بود، زندگی اسکندر در خطر قطعی بود. تاریخ مردم ایران ص ۲۰۵؛ «ناگاه چشمش به میترا داد، داماد داریوش افتاد و صورتش را نشانه نموده او را به خاک افکند و هنگامی که برادر میترا داد به اسکندر حمله کرد، کلیتوس آنرا از وی دفع نمود». ایران در عهد باستان از دکتر مشکور، ص ۲۷۰.

به سرزنش اسکندر ادامه داد. اسکندر که طاقت از کف داده بود، قراولان را صدا زد. کسی نیامد. اسکندر فریاد زد: «از پادشاهی، جز نام چه وانهاده‌ام؟». دیگر هیچکس نمی‌توانست او را آرام کند؛ زوین یکی از همراهان را برداشت و سینه کلیتوس را نشانه رفت و قلبش را درید^{۴۸} گرچه به ظاهر اسکندر بر این کودتایی که در قصر سمرقند در شرف انجام بود پیروز شد اما خلق و خوی وی دیگر آرامش خود را بازیافت.

پس از اینکه اسکندر واحهٔ سغد^{۴۹} را تسخیر کرد در مشرق ایران کوچ‌نشینهای یونانی پدید آورد که تا قرنهای متمادی پناهگاه تمدن یونانی بودند^{۵۰}. بعد از اسکندر سلسلهٔ سلوکیه روی کار آمد. در زمان «آنتیوخوس» دوم از سال ۲۶۱ تا ۲۴۶ قبل از میلاد با کریا و پارت از قلمرو سلوکیان جدا شد هنگامی که مردم سغد رهایی خراسان را از چنگ سلوکیان به دست تیرداد دیدند برای مقابله با یونانیان تشویق شدند^{۵۱} و مقارن قیام اشک اول سر به‌طغیان برداشتند و خود را از قید تبعیت حکومت مرکزی خارج کردند^{۵۲}. کوشانیها نیز که از ساکنان دشتهای کنار دریای آرال بودند و یکی از شعب اتحادیهٔ طخارها به حساب می‌آمدند در انهدام سلطنت و مملکت یونانی باختری شرکت داشتند. کوشانیها پس از موفقیتهای مقدماتی ایالت حاصلخیز بلخ و کابل را اشغال کردند و پس از «کوجولا» جانشینان او از ضعف پارتیان و مبارزات دایمی آنها با حکومت روم استفاده کردند و قلمرو خود را تا

- ۴۸ - بلانت، ویلفر: جاده سمرقند، ترجمه رضا رضایی. تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۴ و ۲۵.
- ۴۹ - جریان فتح قلعه سغد در بخش مربوط به سغد خواهد آمد.
- ۵۰ - کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران، ۱۳۵۱، چاپ سوم، ص ۴۱.
- ۵۱ - هوار، کلمان. ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه. تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۰۴.
- ۵۲ - سایکس، سرپرستی. تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی. ج ۱. تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۱۳.

هرات و سیستان و «رخج» وسعت دادند. و از طرف دیگر تا رود گنگ و کشمیر و سند پیش رفتند. متصرفات آنها از شمال به رود سیحون و سغد منتهی می‌شد^{۵۳}. پس از آن که کوشانیان به دست شاپور اول از بین رفتند مناطق شرق و شمال شرق جزء قلمرو نفوذ ساسانیان شد و در نواحی بلخ و خوارزم و سغد حکومت‌های محلی کوچکی پدید آمد^{۵۴}. تا زمان بهرام دوم کشور سغد ضمیمه حکومت ساسانی بود^{۵۵}. کاوشهایی که در قسمت قدیمی سمرقند صورت گرفت و منجر به کشف آثار معماری بسیار جالب شده است بخوبی معرف عظمت و شکوه این شهر در دوران ساسانی است^{۵۶}.

شاهپور اول از آغاز کار توجه خود را به مسایل خارجی معطوف داشت زیرا وی از یک سو در میان رومیان و کوشانیان گرفتار بود و از جانب دیگر همواره تحت تهدید چادر نشینانی بود که برگذرهاهای قفقاز فشار می‌آوردند. بنابراین دولت کوشانی به دو دلیل توجه شاهپور را بخود جلب کرد. نخست آن که این کشور بواسطه‌ی تجارت بین‌المللی ثروتمند شده بود، دیگر این که مخالف قدرت شاهپور بود. شاهپور در سنگ‌نبشته مفصل خود

۵۳ - الف - تالستوف ، س. پ : «بیست سال حفریات در خوارزم» ، پیام

نوبن ، ش ۱۱ و ۱۲ ، ۱۳۳۹ ، ص ۶۲ و ۶۳ .

ب - مشکور ، محمدجواد : «نام کوشان در کتابهای قدیم عربی و فارسی» .

تهران ، مجله دانشکده ادبیات ، ش ۱ و ۲ ، ۱۳۴۸ ، ص ۶۴ .

ج - راوندی ، مرتضی ، تاریخ اجتماعی ایران . ج ۱ . تهران امیرکبیر ،

۱۳۴۱ ، ص ۴۱۶ .

۵۴ - الف - گریشمن ، رمان : ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه محمد معین .

تهران ، ۱۳۳۶ ، ص ۲۹۳ .

ب - شایان ، فریدون : سیری در تاریخ ایران باستان . تهران ، ۱۳۵۱ ،

ص ۲۱۲ .

۵۵ - سامی ، علی : تمدن ساسانی : جلد دوم ، دانشگاه شیراز ، ۱۳۴۳ ، ص ۲۵۲ .

۵۶ - ورجاوند ، پرویز : میراث‌های تمدن ایرانی در سرزمین‌های آسیای شوروی .

مجله هنر و مردم ، شماره ۱۳۵ ، سال ۱۲ ، ۱۳۵۲ ، ص ۲۷ .

در نقش رستم نقل می‌کند که سپاه فاتح او پیشاور پایتخت زمستانی شاهان کوشان را متصرف شد و دره سند را اشغال کرد و از راه شمال هندو کش گذشته، ایالت بلخ را تسخیر نمود و از جیحون گذشت و به سمرقند و تاشکند درآمد و سلسله کوشان را برانداخت.^{۵۷}

اما همانطور که گفته شد این وضع فقط تا دوران بهرام دوم یعنی کمتر از نیم قرن ادامه یافت و در دوره جانشینان بهرام ماوراءالنهر بین ایرانیان و هیاطله دست بدست می‌گشت و در روزگار پس از انوشیروان که قدرت متحد ترکان ضعیف شد، وضع خاصی بر ناحیه حکمفرما بود که در گفتار هسوآن تسانگ زائر چینی که از راه ترکستان به هند رفته است نمودار است. تسانگ که مسافرتش از ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی (۲۳ هـ) طول کشید در واقع برای فراگیری تعالیم بودا و مباحثه با علمای بودائی هند راهی آن سرزمین شده بود. مسافرت وی به هند همزمان با اوایل گسترش اسلام بسوی شرق بود، در روزگارانی که قدرت ساسانیان تقریباً رنگ باخته بود و در شهرهای ماوراءالنهر امرایی مستقل حکمرانی میکردند. وی در راه حرکت بطرف هند از همه شهرهای شمالی ترکستان گذشت چنانکه در راه بازگشت از شهرهای جنوبی آن گذر کرد.

وی از تورقان به خارا شهر و کوچا رفت و پس از عبور از کوههای تیان شان و جنوب دریاچه ایسک کول به توماک رسید. از آنجا راه درازی را طی کرد تا به تاشکند رسید و سپس رهسپار سامو کین (سمرقند) شد. در اینجا نیز مانند شهر تاشکند پادشاه و زیردستانش زردشتی بودند و با آنکه دو رهبانگه بودایی در آن شهر بود ولی مدتها بود که خالی مانده بودند. تسانگ می‌گوید اگر روحانیون مسافر به آنها پناه می‌بردند و حشیان با آتش به دنبالشان می‌افتادند و بیرونشان می‌کردند. اما معلوم نیست که حشیان در اینجا مراد ترکان است یا زردتشتیان و با هر دو. پادشاه هم ابتدا برخوردی دوستانه نداشت. اما روز دوم به هسوآن تسانگ اجازه داد تا موعظه‌اش کند

و تأثیر این موعظه چنان بود که فوراً خواستار دریافت شرایط ریاضت شد. به این ترتیب، آن شب پادشاه مرید وفادار استاد شد؛ تا بدان حد که وقتی دو تن از روحانیان همسفر هسوآن تسانگ دریکی از آن رهبانگاههای متروک در حال عبادت با مزاحمت برخی از زیردستان پادشاه روبرو شدند، پادشاه دستور داد آن افراد را دستگیر کنند و دست آنها را قطع کنند. اما تسانگ از سر عطوفت و انسانیت وساطت کرد و مجازات آن افراد به تازیانه خوردن و اخراج از سمرقند کاهش یافت^{۵۸}.

اندکی از این زمان نگذشت که در دهه پنجاه هجری مسلمانان آهسته آهسته، ابتدا بخارا و سپس سمرقند را در حوزه ممالک اسلامی قرار دادند و این دو شهر از جمله شهرهای بس مهم و تاریخ‌ساز اسلام و ایران گردید که شرح آن در تاریخ خراسان دوره اسلامی خواهد آمد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی